علی (ع) معرفت، عرفان و عشق به خدا

عماد، علی

امام علی ابن ابیطالب(ع)وجودی‏ است سرشار از فیوضات ربانی که هر کس‏ به قدر حدود فهمش از آن رادمرد الهی‏ بهره می‏برد.در طول تاریخ همگان،از اهل‏ عرفان و کشفیات ذوقی و باطنی گرفته تا طالبان حکمت نظری و فلسفه و پویندگان‏ راه شریعت و حکمت عملی از محضر پر فیضش،هر یک به قدر سعه وجودی‏شان‏ درس آموخته و نکته گرفته‏اند و اینها همه‏ تازه،قطره‏ای از آن اقیانوس مواج است‏ که کس را به عمق و ژرفای آن راه نیست.

مقاله حاضر سه مفهوم عمیق و پر سابقه‏ اندیشه بشر یعنی«معرفت»،«علم»و «عرفان»در نسبت با خداوند را از منظر امام علی(ع)می‏کاود و تلاش می‏کند که‏ روزنی به آن گلستان با صفا بگشاید.این‏ توضیح را هم باید افزود که موضوعاتی از این دست جای بسیار برای مطالعه و کاوش از مناظر گوناگون دارد،بخصوص‏ اگر فرمایشات کسی چون امام علی(ع) جسته و فهمیده شود.

معرفت در زبان فارسی به معنای«شناخت» است.و لیکن معرفت در زبان قرآن،بالاترین قله‏ و رفیع‏ترین بلندای«شناخت»است و آن بالاترین‏ مرتبه خداشناسی است.مرحوم خواجه نصیر الدین‏ طوسی درباره معرفت،مثالی از آتش می‏زند و می‏فرماید:در شناخت خداوند،برخی به همین‏ اندازه‏اند که نام آنها را«مقلدان»گویند،مثل‏ کسانی که سخن بزرگان را در باب معرفت‏ پذیرفته‏اند،ولی دلیلی بر آن ندارند.برخی که به‏ شناخت بالاتری رسیده‏اند،دودی از آتش به آنها رسیده است و می‏دانند که این دود،اثر آن آتش‏ است.اینها«اهل نظر»هستند که به برهان قاطع‏ فهمیده‏اند،صانعی هست و دارای آثاری است و آثار قدرت او را دلیل وجودش می‏دانند.از این‏ دسته بالاتر،کسانی‏اند که به واسطه مجاورت با آتش،اثری از حرارت آن را حس می‏کنند و از آن‏ بهره می‏برند.اینان را«مؤمنان به غیب»نامیده‏اند و خدای را از پشت پرده می‏شناسند و بالاتر از این‏ گروه کسانی‏اند که از آتش،منافع فراوانی چون‏ پخت و پز و امثال آن برده‏اند و اینان کسانی‏اند که‏ لذت معرفت را دریافته‏اند.ولیکن بالاتر از اینها، کسانی هستند که خود آتش را مشاهده می‏کنند و به‏ واسطه نور آن آتش،موجودات دیگر را هم رؤیت‏ می‏کنند اینان«اهل بینش»اند(1).

معرفت،بصیرت است و بصیرت،دریافتن‏ حق است،نه دانستن حق محصول دانستن،علم‏ و فلسفه است ولیکن محصول دریافتن،معرفت‏ است.این که از توحید بدانی و با تدبیر و اندیشه، توحید را به اثبات رسانی مطلبی است و این که‏ توحید وجود تشنه‏ات را سیراب کند،مطلب دیگر.

توحید اولی قبول دین و ایمان است،ولیکن توحید دومی،تسلیم و خضوع و عمل به جوارح است. فکرت،دستت و عملت،توحیدی است!معرفت‏ به توحید،سبب دیدن همه چیز در اوست!«ما رأیت‏ شیئا الا و رأیت الله قبله و بعده و معه»(2).

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم‏ به دریا بنگرم دریا تو بینم

به هر جا بنگرم کوه و در و دشت‏ نشان از قامت رعنا تو بینم

ارمغان کاوش عقل،علم الیقین است.پی‏بردن‏ از اثر به مؤثر،از دود به آتش و از روشنایی به نور ثمره علم است.اما درک حقیقت ذاتی مؤثر آتش و نور عین الیقین است:

«لو تعلمون علم الیقین لترون‏ الجحیم ثم لترونها عین الیقین»

(3).اما خود مؤثر شدن،عین آتش و نور شدن همان حق الیقین است:

«و تصلیه جحیم ان هذا لهو الحق الیقین»

(4).

معرفت دری جدید و تازه بر حواس بشر می‏گشاید.شاقول عقل،اگر چه میزانی صحیح و صادق است،ولیکن نمی‏توان با آن همه چیز را سنجید.فهم عقل در عالم ملکوت و جبروت،عالم‏ دوزخ و ارواح همین است که قبول به وجود آنها دارد،اما از درک آن عاجز است.همه شنیدنی‏ها در گوش ظاهری،شنوا نیست:

«و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون»

(5)،اما برای‏ گوش دل،همه چیز آشنا است!

«و خشعت‏ الاصوات للرحمن»

(6).همه چیز در حال تسبیح‏ اویند و او خوب می‏شنود.

«تسبح له السموات‏ السبع و الارض و من فیهن و ان من شئ الا یسبح‏ بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم»

(7).حجاب‏ چشم ظاهر،مانع دیدن ذات خورشید است:

«و علی ابصارهم غشاوه»

(8).آنچه می‏بیند،پرتوی از نور آفتاب است.اما چشم معرفت،ذات خورشید را رؤیت می‏کند.عین القضاة همدانی می‏گوید: «اگر کسی گمان کند،علم به ذات معشوق و صفات‏ او،عین وصول با اوست،گمراهی دامن او را گسترده است.کسی که گمان کند گرفتاری در چنگال درنده‏ای موذی،با تصور گرفتاری یکی‏ است،در پرتگاه جهل سرنگون شده است»(9)

وقتی در جانت،معرفت ریشه گرفت،آتش‏ شوق در نهادت،شعله‏ور می‏شود،و این آغاز حرکت الی الله است:«اول العقل التودد»(10).

استاد سید جلال الدین آشتیانی می‏فرماید:اهل‏ حق و حقیقت به این اصل غیر قابل تردید نزد مردم‏ دانا،معترفند که در گلزار معانی و حقایقی که‏ چمن آرای فکر بشر به وجود آمده است،هیچ گلی‏ خوشبوتر و دلپذیرتر از گل عرفان نرسته است»(11)

ابو علی سینا،فیلسوف شهیر در نمط نهم‏ اشارات،در تعریف عرفان چنین گوید:«کسی که‏ از سرمایه دنیا و خوشی‏های آن دوری کند،زاهد است و آن که در انجام تکالیف خدا بمانند روزه و نماز،مقید است،عابد است،ولیکن آن که باطن‏ \*عارف،شعارش چنین است:

خداوندا،اگر ترا،از بیم دوزخ، می‏پرستم،در دوزخم،بسوز،و اگر،به امید بهشت،می‏پرستم،بر من،حرام گردان،و اگر برای تو، ترا می‏پرستم،جمال باقی،دریغ‏ مدار.

خود را به قصد تابش نور حق،از توجه به غیر، بازدارد،عارف است».هر کسی از دین بهره‏ای‏ دارد.عابد برای جذب رضایت حق،سعی در انجام تکالیف و تلاش در دوری از محرمات دارد. نفس هر کس،طاقت درک هر چیزی را ندارد و اکثر مردم چنین‏اند!پس،بدون شک،این معنای اصلی‏ اسلام برای عامه مردم است.امام علی(ع)دین‏ اسلام را چنین معرفی می‏کند:«لأنسین الاسلام‏ نسبه لم ینسبها احد قبلی:الاسلام هو التسلیم، و التسلیم هو الیقین،و الیقین هو التصدیق، و التصدیق هو الاقرار،و الاقرار هو الأداء،و الأداء هو العمل:اسلام را چنان وصف کنم که کسی پیش‏ از من آن را وصف نکرده است:اسلام دین تسلیم‏ است،و تسلیم،همان یقین است.یقین،همان‏ قبول کردن است،و قبول کردن،همان اعتراف و اقرار است،و اعتراف و اقرار،همان آماده شدن‏ برای بجا آوردن است،و بجا آوردن،همان عمل و کردار است(12).اینان عابدان هستند!ترس از جهنم‏ و طمع به نعمت بیکران بهشت،آنان را عابد کرده‏ است.امام علی«ع»در مورد این افراد می‏فرماید: ان قوما عبدو الله رغبه فتلک عباده التجار،و ان قوما عبدو الله رهبه فتلک عباده العبید،و ان قوما عبدو الله شکرا فتلک عباده الاحرار:گروهی خدا را از روی رغبت به پاداش بهشت،بندگی می‏کنند و این عبادت،بازرگانان است.گروهی دیگر خدا را از روی ترس جهنم،عبادت می‏کنند و این‏ عبادت غلامان است،گروهی نیز به علت‏ سپاسگزاری،خدا را بندگی می‏کنند و این عبادت‏ آزادگان است(13).هر سه گروه،خدا را عبادت‏ می‏کنند،ولیکن هدف و همچنین ابزار رسیدن به‏ مقصد،متفاوت است.

زاهد،ترک دنیا می‏کند،عزلت نشینی را پیشه‏ می‏سازد تا در قصر مجلل آخرت،آرام بگیرد.کار او بمانند دانشجویی است که برای کسب تحصیل‏ بسیاری از سختی‏ها را به جان می‏خرد.زاهد، تمامی ظواهر حلال و حرام دنیای گذران امروز را بر خود حرام می‏کند تا در جنت حق،سکنی گزیند.

اما شعار عابد،ترک لذایذ حلال دنیا نیست! عابد،مقید به عبادت است،اما خود را به بهره‏وری‏ از آنچه،خداوند حلال کرده است،مجاز می‏داند. منطق و استدلال قرآنی او،آیات

«و لا تنسوا نصیبک‏ من الدنیا»

(14)و

«قل من حرم زینه الله التی اخرج‏ لعباده و الصیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی‏ الحیوه الدنیا خالصه یوم القیمه»

است(15)عابد در عبادتش غرق است و از بهترین‏های حلال استفاده‏ می‏کند.اگر چه،ورد لسانش،

«و لا تعثوا فی‏ الارض»

است و لیکن زمزمه

«کلوا و اشربوا من‏ رزق الله»

او به گوش می‏رسد(16).دل او با خداست،ولیکن کلام مولا علی«ع»با مضمون‏ «اتری الله احل لک الطیبات و هو یکره ان تاخذها؟» را در قلب خود حک کرده است(17).

اما عارف،آزاد از هر قید و بند است،نه مانند لیبرال غربی.وقتی انسان در بند نفس خود،اسیر است،نغمه خوش خداجویی و خداخواهی، خاموش می‏شود.اوج لیبرالیزم،نهایت گرفتاری‏ انسان در قیود شیطان است!اما عارف،آزادی خود را در اسارت نفس اماره خود،می‏داند.این معنای‏ آزادگی است.

عارف،غنای وجود خویش را از نور حق‏ می‏طلبد و خود را همیشه فقیر می‏خواند

«یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله،و الله هو الغنی‏ الحمید»

(18).عارف،شیفته ذات خداست!در دلش،جز عشق او،هیچ چیز راه ندارد.فکر او، کسب بهشت جاوید نیست.اندیشه او،فرار از آتش‏ دوزخ نیست.او بوی محبوب را می‏جوید.او دیوانه نام حق است.در ضمیر او،بحث ثواب و عقاب مطرح نیست.او پریشان دیدار دوست‏ است.عارف،شعارش چنین است:خداوندا، اگر ترا،از بیم دوزخ،می‏پرستم،در دوزخم، بسوز،و اگر،به امید بهشت،می‏پرستم،بر من، حرام گردان،و اگر برای تو،ترا می‏پرستم،جمال‏ باقی،دریغ مدار(19).

زاهد،سختی‏ها را تحمل می‏کند تا به گنج‏ سعادت،نایل شود،ولیکن،عارف،عاشق‏ سختی‏هاست.فرق است بین کسی که سختی‏ها را تحمل کند تا به نوایی رسد با آن که عاشق رنج‏ است تا به ملاقات حق رسد.عابد،چون ناخدا بر عرشه کشتی است.او مواظب است تا کشتی را به‏ سلامت،به ساحل رساند.اما زاهد،به اختیار خویش خود را به دریا می‏اندازد تا ترس و وحشت‏ از امواج خروشان اقیانوس،در وجودش،لانه‏ کند!بترسد تا خدا راضی شود!و در قبال ترسش، بشارت پاداش بهشت را بشنود.اما عارف چون‏ ماهی در دریاست که عاشق امواج است.و مطمئن‏ است او را به یار می‏رساند!

عشق جوشد بحر را مانند دیگ‏ عشق ساید کوه را مانند ریگ

عشق بشکافد فلک را صد شکاف‏ عشق لرزاند زمین را از گزاف

شیخ شهید(اشراق)می‏فرماید:محبت چون‏ به غایت رسد آن را عشق خوانند که العشق محبه‏ مفرطه و عشق خاص‏تر از محبت است،زیرا که‏ همه عشق،محبت باشد،اما همه محبت،عشق‏ نباشد و محبت خاص‏تر از معرفت است،زیرا که‏ هر محبتی،معرفت است،اما هر معرفتی،محبت‏ نیست.پس اول پایه«معرفت»،است و دوم پایه‏ «محبت»و سوم پایه،«عشق»و به عالم عشق-که‏ بالاترین است-نتوان رسید تا از معرفت و محبت، دو پایه نردبان نسازد(20).عشق،اقتباس از ریشه‏ «عشقه»است و آن گیاهی است که بر هر درختی، بپیچد،آن را خشک خواهد کرد!عاشق دلداده در وجود خویش،احساس عجیبی دارد که تار و پود وجودش را می‏سوزاند!به طور کلی،عشق بر دو قسم است:عشق حقیقی و عشق مجازی.عشق‏ حقیقی،همان عشق به واجب الوجود است! معشوق عارف،کمال و خیر مطلق الهی است.

اما براستی عشق چیست؟عشق،از دل‏ بر می‏خیزد!این دل و قلب است که تب می‏کند. عشق،از خود بیخود شدن است!مایه بهجت و سرور روح است!

اگر عشق نباشد،پرنده عقل،بی بال است! کشتی خرد،بی‏دریاست!کوه اندیشه، بی‏بلند است!آهوی اندیشه،بی‏پاست.لذت‏ روح،جام شراب و مستی جان و شهد شیرین‏ روان،عشق است.این عشق است که پرده از حجاب دل و چشم بر می‏افکند.این عشق است که‏ پرده غفلت چشم را می‏سوزاند تا بتواند حقیقت نور را،عریان و خالص ببیند.خاکی شدن جسم‏ انسان،اسارت عقل در زندان حواس ظاهری بشر، روح را می‏فشارد.انباشتن و اندوختن،مرام این‏ خاکیان است.حاکم بودن و به یوغ کشیدن‏ دیگران،طریق این ترابیان مست در لذت است. سقوط در چاه ذلت،کار جهل خاکیان است.عشق‏ است که خار در چشم و استخوان در گلو را آسان‏ می‏کند!عشق است که هیچ نمی‏فهمد!نه آن که‏ عاشق،بی‏بهره از عقل و خرد است.نه!عاشق تا عاقل نباشد،عشقش،هوس است!عاشق،عاقل‏ است که عشقش،عشق است،اما نه عشق‏ \*علی(ع)هیچ چیز را برای‏ دنیا نخواست!عبادتش، شمشیر زدنش،جهادش، کشتنش،خلافتش،صبرش، سکوتش،همه و همه ناشی از عشق او به خدا و کسب رضایت‏ حق بود.

کودکانه!!که عشق الهی و ربانی،عشق خدایی و قدوسی،ناشی از عقل است!اما آنچه عشق دارد، عقل نفهمد!اگر عشق بفهمد،دیگر عشق نیست‏ که خرد است.در وادی عشق،بحث از استدلال و منطق نیست!عشق از مدرسه هندسه بیزار است!و از ریاضی متنفر.عشق،بالاترین کلاس معرفت و عقل پایین‏ترین آن است.عاشق برای رسیدن به‏ کلاس آخر،باید،درس و رسم عقل را بداند.

دروازه ورود به وادی عشق،عقل است.پس‏ از عروج به فضای بیکران عشق و عرفان،عقل‏ وا می‏ماند.عقل،با فهم و فکر،سر و کار دارد. عاقل آن کسی است که می‏فهمد.عشق،و رای عقل‏ است.عارف و عاشق پس از کسب معرفت، دلباخته می‏شود!عاقل می‏داند آتش چیست و به‏ چه کار می‏آید،او دست بردن به سوی آتش را بر خلاف عقل و منطق می‏داند.اما عاشق،آرامش‏ را در آتش می‏جوید!عاشق،هیجان طلب است و عاقل،آرامش طلب.عاشق،جنگ طلب است و عاقل،صلح طلب.عاشق،با نفس خود مبارزه‏ می‏کند تا در حقیقت نور معشوق خود،غرق شود، اما عاقل،از جنگ،بیزار است!با سرکوب نفس‏ خویشتن،با عقل معامله کرده است،که پاداش آن، بهشت است.عجب داد و ستدی!!این اوج فکر عقل است!!اما عاشق،به بهشت و جهنم کاری‏ ندارد!اصلا این مفاهیم در زبان عشق،منسوخ‏ است.کلمه عشق،حسرت نرسیدن به یار، سوختن و گداختن است!درک لذت قرب به حق‏ است!!احساس هیجان ملاقات با حق است. عاقلان،عاشقان را دیوانه می‏نامند و عاشقان، عاقلان را غافل.عقل،آغاز راه است و عشق‏ نهایت آن!اگر از عقل،به عشق رسی،کادح‏ معرفت و فاتح شریعتی!و اگر در مرداب عقل‏ بمانی،شراب حق،بدانی،ولیکن به مستی شرب‏ آن،دست نیابی.عقل،در پی کشف حقیقت‏ است،اما عشق در پی سوختن در حقیقت!ذبح‏ عقل،عشق است.تا عاشق و عارف،اسماعیل‏ عقل خود را در منا،ذبح نکند،درک عشق‏ ابراهیمی را نفهمد!عشق از عقل بیزار است، چرا که عقل در پی نفع و سود است!و عقل از عشق‏ می‏هراسد که چرا که عشق،هیچ حساب و محاسبه‏ای نمی‏فهمد!

عشق جانان،آتش است و عقل دود عقل،رخت خویش اندازد برون

عاشق،فقیر است و معشوق غنی!برای غنی‏ گشتن،عقل می‏برد ولیکن عشق می‏بازد.عاشق، خویشتن خویش را هلاک می‏کند تا به درگاه‏ معشوق،قدم گذارد،اما عاقل،با حفظ خویش، طالب فهم وجود معشوق است.

عشق آمد عقل او آواره شد صبح آمد شمع او بیچاره شد

عقل چون شحنه است چون سلطان رسید شحنه بیچاره در کنجی خزید

با غور در زندگی امام همام،حضرت‏ علی(ع)،اوج مفاهیم گفته شده را در وجود نازنین‏ او،به عیان،خواهیم یافت.دوست و دشمن‏ معترفند که او دریای معرفت است.او از اوان‏ کودکی،در دامن وحی بزرگ شده است.امام‏ علی(ع)درباره پیامبر عظیم الشأن اسلام حضرت‏ محمد(ص)-سلطان معرفت-چنین می‏فرماید: وضعنی فی حجره و انا ولید،یضمنی الی صدره، و یکنفنی فی فراشه،و یمسنی جسده،و یشمنی‏ عرفه،و کان یمضغ الشی ثم یلقمنیه.پیامبر اسلام(ص)در زمان کودکی مرا در کنار خود پرورش داد،و به سینه خود می‏چسبانید،و در بستر خود،مرا به آغوش می‏گرفت،و تنش را به من‏ می‏مالید،و بوی خوش خویش را به من می‏بویانید، و خوراکی جویده،در دهانم می‏نهاد(21).مربی و پرورش دهنده علی(ع)،پیامبر بود که فرمودند:انا ادیب الله و علی ادیبی(22).سپیدی حقیقت‏ رسالت،در همان اوان کودکی،در وجود منور امام‏ علی(ع)،ریشه دوانید:«أری نور الوحی و الرساله،و أشم ریح النبوه»:به هنگام همراهی با پیامبر،نور وحی و رسالت را می‏دیدم و رایحه‏ نبوت را استشمام می‏کردم(23).

اولین مأموم نماز امام رسالت،علی(ع)بود: «اول من صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله‏ علی بن ابیطالب»(24)او کسی بود که می‏شنید آنچه پیامبر می‏شنید و می‏دید آنچه او می‏دید:«انک‏ تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست‏ بنبی»(25)او نور عرش آسمان بود:«کنت انا و علی‏ نورا علی یمین العرش»(26).او کسی بود که اولین‏ ایمان و بهترین جهاد را داشت:

«اجعلتم سقایه الحاج‏ و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخره‏ و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله»

(27).

چه کسی است که نداند او شیفته و دلداده ذات‏ حق بود:«لا تسبوا علیا فأنه ممسوس‏ فی ذات الله»(28).عشق به حق،در جان علی(ع)، آن چنان عجین بود که همه چیز را در او می‏دید!نهایت‏ و غایت آرزوی هر عارفی را خدا می‏دانست:«یا غایة آمال العارفین»(29).او سر سلسله مدرسه عرفان و نقطه اول و آخر هر مرید مکتب عشق است!

ابن سینا در مورد عارفان می‏گوید:عارفان‏ متهذب،هنگامی که پلیدی‏های بدن مادی خود را کنار می‏گذارند و از علایق ظاهری مزاحم،جدا می‏شوند،و آن‏گاه خالصانه و آزادانه به سوی عالم‏ پاک و مقدس و سعادت حرکت می‏کنند و برای‏ رسیدن به کمال بزرگ،نشئه می‏شوند،لذت‏ والایی،وجود آنان را در بر می‏گیرد(30).آینه دل‏ عارف،پس از تهذب و تحرک به سوی حق و حقیقت،آماده دریافت انوار الهی می‏شود و این‏ خود منجر به سرور و بهجت نفس او،می‏شود. پس از آن،عارف می‏تواند به جایی برسد که نفس‏ خود را هم ندیده و فقط ذات حق را ببیند:«ثم انه‏ لغیب عن نفسه فیلخظ جناب القدس فقط»(31). نهایت انتهای عشق عارف،همه چیز را در او دیدن‏ است:«و الاقبال بالکلیه علی الحق خلاص»(32). سیر عارف،از ترک دنیا و دنیاداران شروع سپس به‏ تجلی نور الهی در قلبش و بهجت نفسش،ادامه‏ می‏یابد و برای رسیدن به اوج کمال«غیر از حق هیچ‏ ندیدن و نفهمیدن»پایان می‏پذیرد.

سیر و سلوک علی(ع)،از ترک دنیا و خاکیان‏ شروع می‏شود:«یا دنیا یا دنیا الیک عنی،ابی‏ تعرضت،ام ولی تشوقت؟لا حان حینک،هیهات! غری غیری،لا حاجه لی فیک،قد طلقتک ثلاثا لا رجعه فیها»:ای دنیا،ای دنیا،از من بگذر،آیا خود را به من عرضه می‏کنی؟یا به من شوق داشته‏ و مرا می‏خوانی؟نزدیک مباد هنگام تو،و چه دور است آرزوی تو!دیگری را بفریب که مرا بتو نیازی‏ نیست و ترا سه بار طلاق گفته‏ام که در آن بازگشت‏ نیست(33).علی(ع)خوب می‏داند که«حب الدنیا رأس کل خطیئه»یعنی چه؟برای درک همین‏ حقیقت است که می‏فرماید:«و الله لدنیاکم هذه‏ اهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجذوم»به خدا سوگند،دنیای شما در چشم من خوارتر و پست‏تر از استخوان بی‏گوشت خوکی است که در دست‏ بیمار جذامی است(34).

هر که از دیدار برخوردار شد این جهان در چشم او مردار شد

علی(ع)هیچ چیز را برای دنیا نخواست! عبادتش،شمشیر زدنش،جهادش،کشتنش، خلافتش،صبرش،سکوتش،همه و همه ناشی‏ از عشق او به خدا و کسب رضایت حق بود.

عبادت علی(ع)،چون عابد طمعکار یا زاهد ترسو نیست.عبادتش،چون عارف دلباخته است: ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک،لکن‏ وجدتک اهلا للعباده فعبدتک»(35).

اهل حق را در عبادات جهان‏ جنت و دوزخ نباشد در میان

کار تو بهر حق،می‏شایدت‏ از هوای نفس خالص بایدت

وقتی دنیا در نزد تو،مرده شد،دیگر ترس و وحشت برای چیست؟مردن،آرزوی مردان‏ خداست!برای عارفان،ماندن،مردن است و مردن یعنی رفتن و رسیدن به حق:«یا ایها النفس‏ المطمئنه،ارجعی الی ربک راضیة مرضیة»(36).

در دیده به جای خواب،آب است مرا زیرا که به دیدنت شتاب است مرا

گویند بخواب تا به خوابش بینی‏ ای بی خبران چه جای خواب است مرا

امام علی(ع)می‏فرماید:«و الله لابن ابیطالب‏ انس الموت من الطفل بثدی امه»:به خدا قسم، علاقه پسر ابیطالب به مرگ بیشتر از علاقه طفل به‏ پستان مادرش است(37).و این دقیقا زمزمه آیه قرآن‏ است که:

«فتمنوا الموت ان کنتم صادقین»

(38).

عارف حقیقی،انسانی است که هرگز تمنای ماندن‏ ندارد،ولیکن اگر ذات حق،ماندن او را خواسته‏ است،در قبال ماندنش،احساس رسالتی سنگین، برگردنش می‏کند و آن رسالت،نجات انسان‏های‏ مظلوم از دست ظالمان و گمراهان است:«و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم‏ و لا سغب مظلوم لا لقیت حبلها علی غاربها»:و اگر نبود عهدی که خدا از علما گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم و گرسنه ماندن مظلوم،هر آینه ریسمان‏ و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‏انداختم.(39)

عارف حقیقی،مدرسه‏اش،مکتب علی؛ کلاسش،خانه علی؛کتابش،نهج البلاغه علی؛ قلبش،معرفت علی؛استادش،رفتار علی؛و قلمش،جوهر عشق علی است.کسی که به جز راه او،طریق دیگری را به عنوان عرفان و عشق‏ معرفی می‏کند،به راستی از مکتب حقیقت عرفان‏ سخت به دور است!

خدا خوان تا خدادان فرق دارد که حیوان تا به انسان فرق دارد

محقق را مقلد کی توان گفت‏ که دانا تا به نادان فرق دارد

بدینسان از خدادان تا خدایاب‏ ز دانش تا به عرفان فرق دارد

مه تابان خور تابان یکی نیست‏ که تابان تا به تابان فرق دارد

(1)اوصاف الاشراف مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی، بازنویسی سید محمد رضا غیاثی کرمانی،ص 94.

(2)غرر الحکم و درر الکلم آمدی،به قلم سید هاشم رسولی‏ محلاتی،ج 1،ص 220.

(3)سوره تکاثر،آیه 5(هر آینه اگر علم الیقین داشتید، می‏توانستید جهنم را ببینید،ولیکن به عین الیقین خواهید دید).

(4)سوره واقعه،آیه 94(و جایگاهش،آتش دوزخ است که‏ البته همان حق الیقین است).

(5)سوره انفال،آیه 28.

(6)سوره طه،آیه 104.

(7)سوره الاسری،آیه 44.

(8)سوره بقره،آیه 7.

(9)زبده عین القضاة همدانی،ص 5.

(10)غرر الحکم و درر الکلم آمدی،به قلم سید هاشم رسولی‏ محلاتی،ج 1،ص 216.

(11)مصباح الهدایه الی الخلاقه و الولایه،ص 10.

(12)نهج البلاغه،به قلم فیض الاسلام،حکمت 120،ص‏ 1144.

(13)نهج البلاغه،به قلم فیض الاسلام،حکمت 229،ص‏ 1192.

(14)سوره قصص،آیه 77.

(15)سوره اعراف،آیه 32.

(16)سوره بقره،آیه 60.

(17)نهج البلاغه،به قلم فیض الاسلام،خطبه 200،ص‏ 663:(آیا باورت این است که خداوند برای تو پاکیزه‏ها را حلال کرده و کراهت دارد که تو از آنها بهره بگیری؟)

(18)سوره فاطر آیه 15.

(19)تذکره الاولیاء،ج 1،ص 73.

(20)سهروردی،رساله فی حقیقه العشق،ص 12.

(21)نهج البلاغه،به قلم فیض الاسلام،خطبه 234، ص 812.

(22)بحار الانوار،ج 16،ص 231.

(23)نهج البلاغه،خطبه 192.

(24)خصایص للنسائی،ص 19.

(25)میزان الحکمه،ج 9،ص 624.

(26)عمدة لابن الطریق،ص 90.

(27)سوره توبه،آیه 18.

(28)سفینة البحار،ج 2،ص 540:به علی ناسزا مگویید که او شیفته ذات الهی است.

(29)فرازی از دعای کمیل.

(30)ابن سینا،الاشارات،نمط 8،تنبیه 13،ص 354.

(31)ابن سینا،الاشارات،نمط 8،تنبیه 13،ص 354: سپس سالک از خود غایب می‏شود و فقط پیشگاه احدیت را می‏بیند.

(32)ابن سینا،الاشارات،نمط 8،تنبیه 4،ص 388.

(33)نهج البلاغه،به قلم فیض الاسلام،حکمت 24،ص‏ 1119.

(34)نهج البلاغه،به قلم فیض الاسلام،حکمت 228،ص‏ 1192.

(35)حقایق فیض کاشانی،ص 109.

(36)سوره فجر،آیه 28.

(37)نهج البلاغه،خطبه 5،ص 59.

(38)سوره بقره،آیه 94.

(39)نهج البلاغه،خطبه شقشقیه.